

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

یکشنبه ۰۳ اپریل ۲۰۲۲

گردآوری، ترجمه و نگارش: دوکتور نوراحمد خالدي

## آیا میتوان بنام دین حکومت کرد؟

آیا بنام دین و شریعت میتوان حکومت کرد، و در سیاست مستقیماً دخالت نمود؟ یا دین و شریعت رهنمودهایی برای بشریت است، تا او را از نگرانی‌های درونی، نسبت به آینده آسوده خاطر سازد، و در کمال معنوی او بکوشد و راه سعادت اخروی را برایش هموار سازد. آیا تشکیل حکومت و سیاست مداری، یک امر دنیوی است که به زندگی در این حیات بستگی دارد؟ با به قدرت رسیدن مجدد طالبان در افغانستان ضروری است به مسئله مهمی که موضوع حکومت و دین است بپردازیم.

در اسلام اهل سنت، خلاف مذهب شیعه، مسئله به نام امامت مطرح نبوده و نیست. هیچ سلطان، امیر، پادشاه، رییس جمهور و رییس دولتی، بشمول امیر المومنین، نمیتواند به نمایندگی از پیغمبر اسلام حکومت کند. امیر المومنین نیز مانند سایر امیران، پادشاهان، سلاطین و روسای جمهور حکمران زمان خود در یک کشور است. خلافت و حکومت، در ممالک اسلامی نیز مانند سایر ممالک براساس غلبه و قدرت و نیرنگ‌های سیاسی و نظامی، حزبی، فرقه‌یی و غیره استوار است، نه احکام الهی. در جوامع مذهب سنی اسلام که مقام امامت ولایت فقیه موجود نیست، جدایی دین از سیاست یک امر طبیعی محسوب گردیده و خلاف ادعا‌های بعضی امیران، سلاطین و خلفا، در طول تاریخ یک‌هزار و چهارصد سال بعد از رحلت پیغمبر اسلام جدایی دین از سیاست موجود بوده است. در این مورد دو اصل اساسی را باید در نظر گرفت:

الف : خداوند به انسان، اندیشه و خرد داده تا راه زندگی را در این جهان، برای خود هموار سازد، و به کارهای دنیوی خود سامان دهد. درکنار آن، شریعت را هم فرستاده تا انسان را در تکامل معنوی یاری دهد و راه آخرت را برایش هموار نماید، از این رو، انسان در سامان دادن به امور دنیوی خویش

استقلال دارد و شریعت هیچ گونه دخالتی در آن ندارد، زیرا با موهبت عقلی که خداوند بر انسان ارزانی داشته، او را در امور مربوط به عقل از جمله حکومت و سیاست و سامان دهی حیات دنیوی به خود واگذار ساخته و خود می تواند آنچه صلاحش هست دریابد.

ب: دین، مظهر رحمت الهی و جهان شمولی است، و با درون انسان‌ها سروکار دارد، و مرز و حدی نمی شناسد، و هرگونه فرقه گرایی، گروه‌بندی و یا گرایش نژادی و اقلیمی، در آن جایی ندارد از این رو، قهر و غلبه و اعمال قدرت، که لازمه لاینفک سیاست و حکومت است، در دین و شریعت الهی جایگاهی ندارد.

این دو تفسیر با استناد به شواهد تاریخی، سند مستحکمی برای مطرح نمودن جدایی دین از سیاست، و منتفی ساختن نظریه حاکمیت دین یا حکومت دینی، گردیده است. یکی از نویسندگان مصری (محمد سعید عثماوی، الاسلام السیاسی) که رابطه دین و سیاست را شدیداً منکر است می نویسد:

خداوند خواست تا اسلام، دین باشد ولی مردم کوشیدند تا اسلام سیاست باشد. دین، گسترده و انسان شمولی است، ولی سیاست، محدود، کوتاه، گروه‌گرا، محلی و موقت است. محدود ساختن دین در سیاست، محصور نمودن آن در محدوده تنگ گروه معین و زمان خاصی است.

دین، آدمی را به والاترین مرتبه از شرف و کمال ارتقا می‌دهد و سیاست پایین‌ترین خواسته‌ها را در او بر می‌انگیزد. سیاست مداری به نام دین، یا دین‌داری به شیوه سیاست، دین را به جنگ و ستیز مداوم و حزب‌گرایی‌ها و برخوردهای آتش افروز، مبدل می‌سازد. گذشته از آن که هدف‌ها را در به دست آوردن مناصب و چپاول غنایم، و تباہ ساختن وجدان‌ها محدود می‌کند.

به علاوه، سیاسی نمودن دین، یا دینی نمودن سیاست، کوششی است که فجار و اشرار انجام می‌دهند، یا عمل نابخردانه‌ای است که جاهلان به آن دست می‌زنند، زیرا راه را برای فرصت طلبان باز می‌کنند، و برای کارهای زشت آنان از آیات قرآنی، چهره‌های زیبایی می‌سازند. و آز و طمع آنان را رنگ شرعی می‌دهند، و بر انحرافات آنان هاله‌ای از ایمان می‌پوشانند، هرگونه خون‌ریزی و ظلم و تجاوز را یک نوع عمل جهادی جلوه می‌دهند.

وی در خصوص حکومت در عهد رسالت، که شخص یغمبر اکرم (ص) عهده دار آن بود، می‌گوید: موقعی که پیامبر، رهبری سیاسی مومنین را بر عهده داشت، از هدایت‌های وحی و نظارت آن بهره مند بود، و هرگونه اقدام یا عملی که انجام می‌داد، با پشتوانه وحی بود، تا بتوان گفت طبق عقیده اسلامی آن وحی بود که عهددار سیاست مداری گردیده بود. و گاه اتفاق می‌افتاد که مردم گمان

می‌بردند، کاری را که پیغمبر انجام داده، از راه وحی بوده، ولی آن حضرت می‌فرمود: از صلاح دید خویش و بینش سیاسی خودم بوده است، و گاه در موقع مشاورت که تشخیص میداد رای مخالف، صحیح است می‌گفت: انتم اعلم بشوون دنیاکم؛ شما به شئون دنیوی خویش آگاه‌ترید.

لذا حکومت پیامبر اگر این تعبیر مسامحتاً صحیح باشد در واقع حکومت الله بود که طبق رهنمود وحی جریان داشت. حاکم هم که پیغمبر اکرم بود، از جانب خدا انتخاب شده بود، و مومنین که محکومین محسوب می‌شدند حق اعتراض بر این انتخاب را نداشتند. پس هر کس اسلام را می‌پذیرفت، به ناچار پیغمبر را برای تدبیر امور سیاسی خود نیز پذیرفته بود.

مردم به این گونه حکومت، که از دین نشأت گرفته بود، با اختیار و رغبت، تن داده بودند، و با رضایت خاطر احکام آن را پذیرفته بودند.

حکومت حضرت پیغمبر، همان حکومت خداست یعنی حکومتی بر اساس ارزش‌های دینی و مبانی اخلاقی که در آن هرگز از شیوه‌های معمولی سیاست استفاده نشده است. این یک نوع حکومت خاص است، که بعد از رحلت پیغمبر خدا یافت نشده و دوباره ایجاد نمی‌شود: ولا نبی بعد محمد پس از پیامبر اسلام پیامبری نیست.

پایان